



منقل و «کشتان»!

علیرغم ناکامی کودتای انتخابات، دارودسته میرحسین موسوی از طریق گروه دانشجویان «پیرو خط امام» همچنان به تحرکات قانون شکنانه خود، یعنی دخالت در سیاست‌های دولت و امور کشورهای دیگر ادامه می‌دهد. بدون اینکه نیروهای انتظامی جمکران کوچک‌ترین مزاحمتی برای اش فراهم آورند. با توجه به سوابق این به اصطلاح دانشجویان، از جمله «تحصن» در فرودگاه مهرآباد برای عزیمت به فلسطین و «نبرد» با اسرائیل که با دخالت رئیس‌شان، احمد توکلی به پایان رسید، و با توجه به تقارن لات‌بازی اینان و تجمع گروه عبادی در برابر دفتر نمایندگی فلسطین، به صراحت می‌توان ارتباط مستقیم بین ایندو گروه قانون شکن را که هر دو سر در آخور انگلوساکسون‌های دو سوی آتلانتیک دارند مشاهده کرد.

همزمان با درگیری‌های یمن در داخل و خارج مرزها، گروهی از اوباش ساواک تحت عنوان «طلاب» و «دانشجو» پس از چند روز عربده‌جوئی در خیابان‌های تهران امروز یک بیانیه ابلهانه هم صادر کرده، ضمن تکرار مطالبات محفل برژینسکی که طی دوران شیرین جنگ ۸ ساله از زبان رهبر کبیرشان شنیده می‌شد، خواهان آزادی مکه و مدینه شده‌اند! عجیب است که تجمع غیرقانونی این گروه که تحت نظارت قبیلۀ لاریجانی یا بهتر بگوئیم تحت «زعامت» کارخانۀ رجاله پروری فعالیت می‌کند، برای سرداران جمکران هیچ اشکالی ایجاد نکرده! بالاخره تجمع غیرمجاز که با تجمع غیرمجاز تفاوتی نباید داشته باشد، پس چگونه است که گروهی «حق» دارند برای قانون‌شکنی تجمع کنند، ولی اصناف مختلف برای طرح «مطالبات قانونی» خود حق تجمع و تظاهرات ندارند؟ باید مشخص شود «دانشجویان خط امام» از سوی کدام سفارتخانه حمایت می‌شوند که نیروی انتظامی کشور حق برخورد قانونی با آنان را ندارد؟ این گروه در کمال «آزادی» و «استقلال» هرچومرج و آشوب را بر جامعه حاکم کرده و در «خیابان» برای سیاست خارجی دولت تعیین تکلیف می‌کند بدون آنکه در برابر اعمال خود پاسخگو باشد. جالب است که «ایسنا»، مورخ ۴ آذرماه سالجاری بیانیه ابلهانه این گروه را نیز با کد: ۸۸۰۹-۰۰۷۷۶ منتشر می‌کند!

دارودستۀ لاریجانی که در ظاهر در رکاب دولت احمدی نژاد خدمت می‌کنند و سخن از قانونگرایی سر داده‌اند،

در واقع دست در دست گروه خامنه‌ای به ایجاد بحران در داخل و خارج مرزها مشغول‌اند. اینان که پیشتر قصد «تبرد با اسرائیل» داشتند، اکنون برای رویارویی با مصر و اردن و عربستان اعلام آمادگی کرده‌اند. همین روزهاست که گروه عبادی و مرضیه مرتاضی و اعضای مؤنث نهضت عاظادی هم برای هم‌دردی با «مادران یمنی» در برابر سفارت‌خانه‌های سه کشور کذا تجمع کنند. بله، بازار توطئه استعمار بر ضد ملت ایران داغ و گرم است و برای اعمال سیاست‌های استعماری سیاهی‌لشکر طلاب، دانشجویان، مادران و خواهران و ... بسیج شده‌اند تا از طریق قانون‌شکنی و جنجال و هیاهو دور جهنمی تقدس و خشونت را هر چه بیشتر گسترش دهند.

امروز می‌پردازیم به «قانون‌شکنی» در عرصه بین‌المللی و در داخل مرزها به عنوان محور اصلی سیاست انگلوساکسون‌ها در کشور ایران. این سیاست استعماری که چهره پلید خود را در پشت نقاب فریبده «استقلال» پنهان کرده، پیش از کودتای کلنل آبرون‌ساید از طریق «خشونت مقدس» یعنی «فتوی» و «ترور» اعمال می‌شد. آنروزها از آنجا که حکومت سلطنت سنتی بر ایران حاکم بود و دستار بند نمی‌توانست اساس حکومت و جایگاه شاه را به زیر سؤال ببرد، هر گاه منافع انگلستان ایجاب می‌کرد که حکومت ایران تحت فشار قرار گیرد، روحانی، به عنوان عضو «بنیاد اجتماعی

دین - مکمل بنیاد سلطنت - با خروج از جایگاه سنتی خود و صدور یک فتوی با سیاست شاه مخالفت می‌کرد. نیازی به توضیح نیست که با صدور فتوی سیاسی، روحانی همزمان زمینه فرسایش ارکان جامعه ایران یعنی بنیادهای مذهب و سلطنت را نیز فراهم می‌آورد؛ البته اینهمه در راستای تأمین منافع استعمار. این روند مودیانه «تخریب بنیادهای اجتماعی» که بر قانون شکنی و مخدوش کردن مرزها استوار بود، در تبلیغات کارخانه رجاله پروری «استقلال» لقب گرفت! البته «استقلال از نظم قانونی» جهت تحمیل هرج و مرج و آشوب و بی‌قانونی بر جامعه ایران.

روشن است که چنین «استقلال» و توحشی بدون یک سلسله مرز شکنی امکانپذیر نخواهد شد. روند چنین است که نخست روحانی از بنیاد دین خارج شده، به عنوان «فرد» در تقابل با بنیاد سلطنت، یعنی «بنیاد مکمل» دین قرار گیرد. به عبارت دیگر ابتدا روحانی مرز جایگاه اجتماعی خود را می‌شکند، آنگاه تخریب مرز جایگاه «شاه» را آغاز می‌کند و تداوم این روند، همچنانکه در ایران شاهد بودیم، نهایت امر به فرسایش دو بنیاد مکمل سلطنت و دین منجر شد. پس از کودتای کلنل آبرون سایید یک بنیاد کودتائی دین در قم دیده به جهان گشود. وظیفه این بنیاد دست‌ساز «دخالیت در سیاست» بود. این دخالت خداپسندان، به تداوم آشوب و بحران و گسترش دامنه مقدسات در جامعه ایران کمک فراوان کرد. خلاصه می‌گوئیم زمانیکه ساواک و شهربانی به سرکوب همه جانبه «آزادی بیان» مشغول بودند، در

واقع «آزادی بیان دینی» تشویق می‌شد، از آنجمله است افتتاح حسینیه ارشاد جهت تبلیغ و گسترش «اسلام مترقی»!

اسلام مترقی همان معجونی بود که در آبدارخانه سازمان سیا تهیه شده توسط امثال شریعتی و مطهری تبلیغ می‌شد. پیشتر در این وبلاگ فراهانی از سخنان ایندو را بررسی کرده‌ایم، پس تکرار مکررات نخواهیم کرد. فقط به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که گشایش حسینیه ارشاد و مراکز مشابه فقط با هدف گسترش «مقدسات» جهت سرکوب «حقوق انسانی» یعنی «آزادی بیان» صورت می‌پذیرفت.

سرکوب آزادی بیان، تحمیل ایستائی بر «تفکر»، «تخیل» و «خلاقیت» انسان است. و بهترین ابزار جهت سرکوب آزادی بیان، همان تحمیل «حکومت مقدس» بر جامعه است، حکومتی که همه چیز و همه کس را در خدمت «بنیاد دین» می‌خواهد. حکومت دینی همزمان با نقض آشکار «حریم خصوصی» افراد، عرصه اجتماع را به «حریم خصوصی» خداوند تبدیل می‌کند. در نتیجه، همه موظف‌اند احکام مبهم خداوند را در عرصه اجتماع نیز رعایت کنند. زمانیکه حکومت دینی یک خداوند داشته باشد که همچون خداوند ادیان ابراهیمی یگانه، نامرئی، جاودان و غیرقابل تغییر است، «یک اشکال» واحد برای مردم به وجود می‌آید، ولی زمانیکه همین قماش حکومت،

همچون نمونه حکومت جمکران بیش از یک خداوند پیدا کند، چندین و چند اشکال برای مردم پیش خواهد آمد.

از آنجمله است بروز ماهیت «بوقلمون‌صفتی» در قلب حکومت و تشکل‌های سیاسی مدعی مخالفت با آن. بهتر است بگوئیم بروز ماهیت «قانون‌گریز» و «نظم‌ستیز» اینان. از هنگام برپائی معرکه «انتخابات» تا به امروز، یعنی طی شش‌ماه، رهبر، رئیس مجلس، رئیس قوه قضائیه و دیگر مقامات حکومت جمکران همچون مخالف‌نمایان‌شان در ارتباط با این «انتخابات» و پیامدهای تاسف‌بار آن همچون آفتاب‌پرست هر لحظه به رنگی در آمده‌اند. در مورد مواضع مبهم مقامات جمکران به ویژه در مورد همراهی پنهان خامنه‌ای با آشوب‌طلبان گروه موسوی و کروی پیشتر مفصل توضیح داده‌ایم، همچنین در مورد «داس‌الله» گفته‌ایم که اینان همچون حکومت جمکران سر در آخور آنگلو‌ساکسون‌ها دارند. ولی امروز شاهدیم که برخی چپ‌نمایان کشف کرده‌اند که اصلاً گروه میرحسین موسوی آنچه می‌نموده نیست، و مردم فریب شعارهای پوچ سبزه‌ها را خورده‌اند! یا اینکه «صدای آمریکا» در واقع به تبلیغ برای آمریکا مشغول است و ... و از نظر ما برای دریافت این مسائل که از روز هم روشن‌تر است نیازی به شش‌ماه «تفکر» و تعمق نبوده. محفلی که سی‌سال پیش از طریق کودتای سازمان ناتو یک حکومت مقدس را بر ملت ایران تحمیل کرد، قصد

داشت با «انتخابات» خردادماه سالجاری مهره‌های قانون‌شکن و وفادار پیشین را با مشروعیت ساختگی ۸۵ درصدی بار دیگر به صحنه بازگرداند. دلیل هم روشن بود: تقویت جبهه فرسوده طالبان در منطقه.

همچنانکه دیدیم همه رسانه‌های غرب پیرامون مشارکت ۸۵ درصد از مردم ایران در مسابقات مارگیری به «اجماع» رسیده و بر طبل «روایت» تقلب می‌کوبیدند. اما انتخابات رسوای افغانستان، بحران برگزاری انتخابات در عراق و فروکش کردن تب طاعون سبز باعث شد آنگلو‌ساکسون‌های دو سوی آتلانتیک نتوانند ملت ایران را همچون بهمن‌ماه ۱۳۵۷ پیرامون «مرگ» و «ابهام» و شعار پوچ «استقلال» و «آزادی» بسیج کنند. نتیجه شکست کودتای استعماری این شد که طاعون سبز جهت کسب مشروعیت برای خود یک راه حل جادویی از آستین عموسام بیرون کشد. راه حل کذا همان است که اینان «قهرسبز» می‌خوانند!

«قهرسبز» عبارت است از حقنه کردن این دروغ بزرگ به ما ملت که هر کس در تظاهرات شرکت نمی‌کند، طرفدار طاعون سبز و میرحسین موسوی است! روشن‌تر بگوئیم این دروغ بیش‌رمانه چنین القاء می‌کند که هر کس در خیابان عربده‌جوئی نکند خواه ناخواه طرفدار میرحسین موسوی و پیرو



«خط امام» ایشان باید باشد! می‌بینیم که شارلاتانیسم استعمار را حد و مرزی نیست، ولی گروه برژینسکی اینبار را به راستی کور خوانده! پیشنهاد «قهرسبز» ثابت می‌کند که گروه موسوی در لشکرکشی خیابانی بکلی شکست خورده، و اینک قصد دارد سرافکندگی و فرار خود را نیز یک پیروزی بزرگ جلوه دهد! به همین دلیل است که همه «فاشیست - مسلمان‌ها» و در راس‌شان شخص خامنه‌ای و میرحسین موسوی ذکر «بسیج» گرفته‌اند!

طبق تعریف نوینی که میرحسین موسوی از تحرکات این تشکیلات در دوره امام روشن‌ضمیراش ارائه داده، «بسیج» با مردم خیلی مهربان بود، دست‌وپای کسی را نمی‌شکست و هیچکس را هم در زندان شکنجه نمی‌داد. خلاصه این «بسیج» ساخته و پرداخته توهمات گروه موسوی خیلی خوب و مامانی بوده! البته موسوی و شرکاء نمی‌گویند که در آن دوران شیرین، جوانان عضو «بسیج» به عنوان گوشت دم توپ استعمار به جبهه جنگ با عراق اعزام شده بودند تا به افتخار «شهادت» نائل شوند و به قول استاد شریعتی «کاری حسینی» کرده باشند. اگر موسوی فراموشی گرفته به او یادآوری کنیم آنان که در دوران شیرین خمینی به سرکوب اشتغال داشتند، بسیجی نبودند! ساواکی‌ها و شهربانی‌چی‌ها بودند که در تاریخ ۲۲ بهمن‌ماه با یک کودتای الهی دست در دست روح‌الله گذاشتند. خلاصه این «بسیج» آن «بسیج» نیست! این بسیج، پس از سی سال آموزش در «مکتب استعمار» به این مرحله از تعالی رسیده. بله

جنگ و تحریم همچنان که امام‌تان فرمودند و رهبرتان هم نشخوار می‌کنند «نعمت‌الهی» بوده و در همه زمین‌ها باعث «پیشرفت» شما شده، به ویژه در عرصه حماقت، وقاحت و پریشان‌گوئی.

باری، خارج از معجزات فرهنگی و اجتماعی‌ای که فعالیت‌های اوباش و لباس‌شخصی کمیته‌ها تحت نظارت شهربانی دوست داشتنی برای‌مان به ارمغان آورد، و در ادامه شلاق زدن مردم، تهاجم به زن و مرد در خیابان‌ها برای مبارزه با «بدحجابی»، شکار جوانان و دانش‌آموزان برای حفظ کیان اسلام و شبیخون به خانه‌های مردم در راه مبارزه با فساد و ... گستره فعالیت‌های فرهنگی در حکومت اسلامی بجائی رسیده که اینروزها «دکتر» ولایتی در حالیکه یک‌وری روی مخده افتاده و «گل» ذغال منقل را به دقت معاینه می‌کردند، از «کم توجهی به ادبیات غنی فارسی» زبان به شکوه و شکایت گشوده‌اند. حضرت مشاور رهبری در «امور بین‌الملل» درست همچون دانشجویان پیرو خط توحش، جامع‌الشرایط شده‌اند و از امور بین‌المللی به امور فرهنگی پرش فرموده می‌فرمایند، باید بجای مدارس «مکتب‌خانه» داشته باشیم، چرا که آموزش و پرورش امروزی دانش‌آموزان را با نثر گلستان سعدی آشنا نمی‌کند! باید از حضرت دکتر و «مشاور مقام معظم» استفتاء کرد که آیا خود ایشان با نثر سعدی آشنائی دارند یا فقط نصیحت «پامنقلی‌ها» را برای‌مان تکرار می‌فرمایند؟



بله هر دم از این باغ بری می‌رسد! تعجیبی هم ندارد که گورکن‌ها قصد بازگشت به گذشته شیرین داشته باشند و بخواهند وزارت آموزش و پرورش را در تمامیت‌اش به نعلین و دستار تحویل دهند، و برای چنین جهشی در زمینه فرهنگ چه بهانه‌ای بهتر از «گلستان سعدی»؟ بیچاره سعدی که مورد توجه مشاور رهبر فرزانه قرار گرفته. دکتر ولایتی فرموده‌اند:

«هم اکنون برخی دانش‌آموختگان کشور در نوشتن یک نامه [...] به دلیل دوری جستن از نثر پر غنای ادبیات فارسی بر پایه تعلیمات سعدی، عاجزند [...] نباید نقش خانواده‌ها را [...] برای فراگیری آن نثر زیبا در کنار مکتب‌خانه‌ها بی‌تأثیر دانست [...] مکتب‌ها به جز [آموزش] قرآن، اهتمام ویژه‌ای به [آموزش] نثر فارسی بر پایه گلستان سعدی داشتند [...] در افغانستان و پاکستان، به دلیل وجود مکتب‌خانه‌ها، دانش‌آموزان این دو کشور، آشنائی بهتری با نثر زیبای سعدی و ادبیات فارسی دارند.»

سخنان «حکیمانه» و مضحک «دکتر» ولایتی که در سایت تابناک، مورخ ۲ آذرماه سالجاری با کد: ۷۴۲۶۷ انتشار یافته، آئینه تمام‌نمای فقر فرهنگی ایشان است! به عبارت دیگر آفتاب آمد، دلیل آفتاب! اینان مبداء «تاریخ» ایران را جابجائی محمد در صحرای عربستان گرفته‌اند، و می‌پندارند که مبداء و پایه ادبیات فارسی

را هم می‌توانند به دلخواه «جابجا» کنند. خدمت مشاور همه فن حریف رهبر فرزانه و هم‌منقلی‌های‌شان بگوئیم، اولاً برای تحکیم پایه‌های زبان فارسی می‌باید از شاهنامه فردوسی آغاز کرد نه از نثر سنگین، معرب، دشوار و سهل‌و‌ممتنع سعدی! ثانیاً به دلیل وجود مکتب‌خانه نیست که در افغانستان و پاکستان دانش‌آموزان سواد فارسی دارند، دلیل اصلی «سواد» ملای مکتب است که می‌تواند گلستان سعدی را به شاگردان بیاموزد. ملایان حوزه‌های «علمیه» شما چنین سوادی ندارند و برای مشاهده کم سوادی ملایان تان کافی است به نثر مبتذل و درهم ریخته و فاقد انسجام صحیفه‌نور و آثار «استاد» مطهری و آثار دیگر آیات کم‌سواد عظام تان نگاهی بیاندازید تا ببینید خانه از پای بست ویران است. ولی همانطور که پیشتر هم گفتیم، پای بست زبان فارسی شاهنامه فردوسی است، ادبیات فارسی را نمی‌توان از ریشه‌اش جدا کرد. زبان فارسی، زبان شاهنامه است، بدون شاهنامه، زبان گلستان سعدی نمی‌توانست در جایگاه کنونی خود قرار گیرد.